



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر تاریخ: ۱۱/ اردیبهشت/ ۱۳۹۷

موضوع جزئی: مبحث ضد - مقام اول: ضد خاص - ادله اقتضاء: وجه دوم - مصادف با: ۱۴ شعبان ۱۴۳۹

مقدمه اول: ملازمه بین عدم احد الضدین و ضد آخر

جلسه: ۱۰۱

سال نهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم وجه دوم بر اثبات اقتضاء امر به شیء نسبت به نهی از ضد خاص طریق ملازمه است. در تقریب استدلال به این طریق سه مقدمه باید ثابت شود تا ادعای قائلین به اقتضاء تمام شود:

۱. «عدم احد الضدین ملازم للضد الآخر»؛ عدم یکی از دو ضد ملازم با ضد دیگر باشد.
۲. متلازمین متحد الحکم باشند.
۳. امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام باشد تا بتوانیم اثبات کنیم که اگر مثلاً ازاله واجب شد، فعل ضد آن یعنی نماز حرام است.

تقریب استفاده از این مقدمات را در جلسه قبل بیان کردیم و گفتیم این مقدمات باید اثبات شود تا مسئله اقتضاء ثابت شود. در مورد مقدمه اول یعنی ملازمه بین «عدم احد الضدین و وجود الضد الآخر»، گفتیم: ملازمه به سه طریق محقق می شود:

۱. رابطه بین دو چیز رابطه علت و معلول باشد. پس اگر بین دو چیز می خواهد ملازمه باشد، باید یکی علت تامه باشد و دیگری معلول.
۲. دو شیء، هر دو معلول برای علت واحده باشند.
۳. رابطه بین دو شیء، رابطه بین کلی و مصداق باشد.

بررسی مقدمه اول

همان طور که در مانحن فیه مثال هم زدیم، می خواهیم ببینیم آیا بین ازاله و ترک نماز ملازمه وجود دارد یا خیر؟ یا در مسئله سیاهی و سفیدی می خواهیم ببینیم آیا بیاض ملازم با عدم سواد می باشد یا خیر؟

مسئله بین سفیدی و عدم سیاهی یا بین ازاله و ترک نماز رابطه علیت و معلولیت نیست. «عدم احد الضدین» نسبت به وجود ضد دیگر علیت ندارد، علت وجود ضد دیگر عدم این ضد نیست. این مطلب روشن است. هم چنین «عدم احد الضدین» و «وجود الضد الآخر» هر دو معلول علت واحده نیستند. لذا ملاک اول و دوم در مانحن فیه تحقق ندارد.

اما آیا می توانیم رابطه کلی و مصداق بین «عدم احد الضدین و الضد الآخر» را تصویر کنیم یا خیر؟ مثلاً بگوییم بیاض مصداق عدم سواد است؛ «عدم احد الضدین» یک کلی باشد و مصداق آن «وجود ضد الآخر». مثلاً «عدم السواد» را کلی و مصداق آن را «بیاض» بدانیم یا مثلاً «ترك الصلوة» را کلی و «ازاله» را مصداقی برای آن کلی در نظر بگیریم.

تنها راهی که ممکن است برای بیان ملازمه بین این دو تصویر کنیم ملاک سوم است؛ ولی این راه نیز قابل قبول نیست. زیرا بین «عدم السواد» و «بیاض» رابطه کلیت و مصداقیت نیست. زیرا اگر در مسئله مقدمیت توانستیم بپذیریم که «عدم احد الضدین مقدمه للضد الآخر»، این جا نیز می توانیم مسئله ملازمه را بپذیریم. حتماً به یاد دارید که چرا گفته شد «عدم احد الضدین» مقدمه برای ضد دیگر نیست. محقق خراسانی با اشکال دور این مقدمیت را رد کردند، محقق قوچانی با بیانی دیگر و محقق نایینی نیز با بیان دیگر به نوعی مقدمیت «عدم احد الضدین للضد الآخر» را انکار کردند. امام خمینی نیز فرمودند: اساساً موضوع قضیه نمی تواند یک امر عدمی باشد. در قضیه سالبه، حمل را سلب می کنیم. «سالبه محصله» قضیه‌ای است که در آن سلب الحمل صورت می گیرد، وقتی می گوییم: «زید لیس بقائم» قیام را از زید سلب می کنیم، ولی اگر بخواهیم یک قضیه معدوله تشکیل دهیم و یک چیزی را حمل بر یک امر عدمی کنیم امکان پذیر نیست. مگر این که این قضیه را برگردانیم به «سالبه محصله»؛ زیرا اصلاً امر عدمی چیزی نیست تا بخواهد موضوع قرار بگیرد زیرا اصلاً یک قضیه واقعی نیست. قضیه معدوله ولو این که یک قضیه موجه باشد، یک قضیه واقعی و صحیح نیست. نمی توانیم بگوییم: «لا قائم» مثلاً انسان است، اگر حرف نفی یا عدم، جزئی از موضوع باشد، قضیه ناتمام است، زیرا معنایش این است که امر عدمی را موضوع قرار دهیم، در حالی که حمل یک امر وجودی بر موضوعی که عدمی است، صحیح نیست.

دلیل بر این ادعا نیز قاعده فرعیت است. همان طور که قبلاً توضیح دادیم طبق قاعده فرعیت «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له» اگر چیزی را بخواهیم برای چیزی ثابت کنیم، ابتدا باید مثبت له، ثابت باشد. موضوع باید یک امر وجودی و ثابت باشد تا بتوانیم چیزی را بر آن حمل کنیم؛ اما در قضایای سالبه محصله این مشکل را نداریم. زیرا سالبه محصله با فرض عدم موضوع نیز می سازد. آن جا دیگر قاعده ای به نام قاعده فرعیت وجود ندارد. اگر چیزی را از موضوعی سلب کنیم در حالی که آن موضوع وجود ندارد، اشکالی تولید نمی کند.

این مطلب را قبلاً به تفصیل توضیح دادیم و دقیقاً در ما نحن فیه جریان دارد. اگر می خواهیم بگوییم: «عدم احد الضدین ملازم للضد الآخر» یعنی در واقع قضیه‌ای را تشکیل می دهیم که موضوعش ثبوت و تحقق ندارد. بر طبق قاعده فرعیت موضوع قضایای موجه باید در خارج، ذهن یا نفس الامر ثبوت داشته باشد. قبلاً برای هر سه قسم مثال بیان کرده ایم، «زید قائم» موضوعش در خارج محقق است، «الانسان کلی» موضوعش در ذهن ثبوت دارد و «الانسان ماهیه» موضوعش در نفس الامر محقق است. لذا همه این ها قضایای صحیح است و قاعده فرعیت هیچ مشکلی با این سه قضیه ندارد. در همه این ها قاعده «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له» رعایت شده است؛ اما اگر یک قضیه معدوله تشکیل دهیم، یعنی قضیه‌ای تشکیل دهیم که نفی و عدم، جزئی از موضوع یا خود موضوع باشد، این قضیه صحیح نیست و با قاعده فرعیت سازگار نیست. زیرا اگر عدم، جزئی از موضوع بود دیگر چیزی ثابت نیست تا بخواهیم چیز دیگری را بر آن حمل کنیم.

حال این قضیه را در نظر بگیرید «عدم احد الضدین ملازم للضد الآخر» یک موضوع داریم و یک محمول؛ موضوع «عدم احد الضدین» است و محمول نیز «ملازم للضد الآخر» است. سوال این است که ثبوت این موضوع در چه ظرفی است؟ آیا می شود تصویر کرد «عدم احد الضدین» در خارج ملازم با وجود ضد دیگر است؟ قطعاً این طور نیست. آیا در ذهن این چنین است؟ قطعاً نیست. آیا در نفس الامر است؟ قطعاً نیست.

پس اساساً نمی توانیم قضیه ای درست یا تشکیل دهیم که موضوعش «عدم احد الضدین» باشد. البته محمول فرقی نمی کند چه باشد، مهم این است که موضوع نمی تواند یک امر عدمی باشد و آن وقت چیزی را بر آن حمل کنیم. بر این اساس بحث این است که اساساً ملازمه ای بین وجود یک ضد و عدم ضد دیگر نیست و این ملازمه قابل اثبات نیست.

ان قلت: در مسئله مقدمیت که به خاطر قاعده فرعیات اشکال نمودید و گفتید: نمی توانیم یک امر عدمی را موضوع قرار دهیم، چاره ای نبود. حال بر فرض، اشکال شما در دلیل اول یعنی طریق مقدمیت وارد باشد؛ اما در وجه دوم وارد نیست. به عبارت دیگر قیاس مسئله ملازمه با مسئله مقدمیت مع الفارق است. زیرا این جا درست است که نمی توانیم بگوییم: «عدم احد الضدین ملازم لوجود الضد الآخر» ولی می توانیم قضیه را عکس کنیم و بگوییم: «وجود الضد الآخر ملازم لعدم احد الضدین» و موضوع را یک امر وجودی قرار دهیم. آن قضیه ای که مشکل دارد و شما اشکال کردید این بود که در آن یک امر عدمی موضوع قرار گرفته بود و شما گفتید: طبق قاعده فرعیات یک امر عدمی نمی تواند موضوع قرار بگیرد، نمی توانیم بگوییم: «عدم احد الضدین ملازم للضد الآخر» لذا ما جای موضوع را با محمول عوض می کنیم و می گوئیم: «وجود الضد الآخر ملازم لعدم احد الضدین» این جا دیگر این مشکل پیش نمی آید چون یک امر وجودی موضوع قرار گرفته است. یعنی به جای این که بگوییم: «ترك الصلوة ملازم للازالة» می گوئیم: «الازالة ملازم لترك الصلوة» که قاعده فرعیات نیز رعایت می شود. اصلاً اگر قضیه را این گونه بیان کنیم، صحیح تر است. زیرا ازاله ملازم با ترک نماز می باشد «الازالة ملازمة لترك الصلوة» یعنی کسی که ازاله انجام می دهد، مسلماً نماز نمی خواند، ولی عکس آن این طور نیست، یعنی «ترك الصلوة» ملازم با ازاله نیست. زیرا ممکن است کسی ازاله نکند و نماز هم نخواند. لذا اصلاً اگر قضیه را این گونه تغییر دهیم کامل تر و صحیح تر است.

پس محصل حرف مستشکل این است که قضیه را به نحوی تغییر می دهیم که موضوع آن امر عدمی نباشد؛ بلکه یک امر وجودی باشد تا با قاعده فرعیات دچار مشکل نشود. در حالی که این کار را در مقدمیت نمی توانستیم انجام دهیم، یعنی نمی توانستیم به جای این که بگوییم: «عدم احد الضدین مقدمه للضد الآخر» بگوییم: «ضد الآخر مقدمه لعدم احد الضدین»؛ آن جا ناچار بودیم یک امر عدمی را موضوع قرار دهیم، زیرا مقدمیت فقط از این طرف بود، امر عدمی مقدمیت برای وجود ضد دیگر دارد ولی عکسش ثابت نیست. لذا می توانیم بگوییم بین این ها طبق راه سوم ملازمه است. یعنی کانه بین ازاله و ترک نماز به عنوان یک کلی و مصداق ملازمه است. یکی کلی می شود و دیگری مصداق. پس از طریق رابطه ای که بین کلی و مصداق است، در مانحن فیه می توانیم ملازمه بین این دو را ثابت کنیم.

قلت: درست است که با این راه شما مشکل را در ناحیه موضوع حل می کنید. چون موضوع را یک امر وجودی قرار دادید و به جای این که بگویید: «عدم احد الضدین ملازم للضد الآخر» گفتید: «وجود الضد ملازم لعدم احد الضدین» و لذا مشکلی که با قاعده فرعیات پیدا می شد را حل نمودید؛ ولی آیا در قضیه جدیدی که درست کردید، واقعاً رابطه کلی و مصداق برقرار است؟ یعنی مثلاً

وجود ضد، کلی باشد و عدم ضد دیگر، مصداقش باشد؟ بالاخره در هر قضیه حملیه ای چون سخن از حمل است مخصوصاً اگر حمل شایع باشد (شما این جا روی این تأکید بیشتری دارید، چون می خواهید رابطه کلیت و مصداقیت تصویر کنید) باید یک نوع اتحادی بین این دو برقرار شود. اگر محمول بخواهد مصداق موضوع باشد، یعنی این ها خارجاً با هم متحدند ولو این که مفهوماً مغایر می باشند. بله مفهوم «عدم احد الضدین» با مفهوم وجود ضد دیگر دو تا است ولی معنای حمل در این جا و پذیرش رابطه کلیت و مصداقیت به این معنا است که این ها در خارج وجوداً متحد می باشند.

ولی آیا واقعاً امکان دارد که بین یک امر وجودی و یک امر عدمی اتحاد وجودی باشد؟ مثلاً بگوییم: «ازاله» با «عدم الصلوة» وجوداً متحد است؟ اصلاً «عدم» نمی تواند مصداق وجود باشد. چطور می خواهید بین یک شیء عدمی و یک امر وجودی اتحاد مصداقی درست کنید؟

بله یک راه دارد؛ آن هم این که این قضیه معدولته را به یک قضیه «سالبه محصله» برگردانیم. یعنی به جای این که بگوییم: «البیاض عدم السواد»، بگوییم: «لیس البیاض بسواد» زیرا این قضیه دو فرد دارد هم سازگار با این است که اصلاً «بیاضی» وجود نداشته باشد تا متصف به «سواد» شود و هم با این سازگار است که «بیاض» باشد و «سواد» نباشد. بالاخره ملاک قضیه حملیه اتحاد و هو هویت است، لذا چطور می توانیم این هو هویت را بین یک امر عدمی و یک امر وجودی برقرار کنیم؟ عدم، عدم است، عدم نیستی است، فرقی نمی کند که عدم مطلق باشد یا عدم مضاف باشد. «عدم احد الضدین» با عدم به نحو مطلق فرقی نمی کند. نیستی نمی تواند متحد با هستی شود، نیستی نمی تواند مصداق هستی باشد.

بنابراین مسئله ملازمه بین «عدم احد الضدین» و وجود «ضد» دیگر قابل اثبات نیست.

پس مقدمه اول یعنی وجود ملازمه بین عدم احد الضدین و وجود ضد دیگر منتفی می شود.

«والحمد لله رب العالمین»